شنبه 8/11/401 جلسه 84

در موضع اول گفته شد که اتیان به مامور به هر امری موجب اجزاء از همان امر می شود. این قول مشهور اصولیین است و فقط گفته اند ابوهاشم (که ازمتکلمین و اصولیین معتزله است) و قاضی عبدالجبار(که از اصوليين معتزله است) قائل به عدم اجزاء شده است. اصل اجزاء واضح است و محل خلاف نیست. زیرا عقل حکم به اجزاء در این موضع می کند. بحث در این بود که تقریب صحیح برای حکم عقل به اجزاء چیست ؟.

گفته شد که این حکم عقلی را به سه تقریب می توان توجیه کرد. تقریب اول مبتنی بود بر التزام به وجود غرض در احکام شرعیه که عدلیه می گویند. اما تقریب دوم یعنی لزوم محذور تحصیل حاصل و تقریب سوم که لزوم ثبوت حکم فعلی بدون جعل، مبتنی بر التزام به وجود غرض در احکام شرعیه نیستند، بلکه حتی بنابر انکار وجود غرض در احکام شرعیه( که قول اشاعره باشد) ، این دو تقریب مجال دارد.

فرق دیگری که تقریب اول با تقریب دوم و سوم دارد این است که با توجه به اینکه موضع اول، یعنی اجزاء اتیان به مامور به هر امری از همان امر هم مامور به واقعی اختیاری را می گرفت و هم مامور به اضطراری و هم ظاهری، تقریب دوم و سوم هم در مورد مامور به واقعی اختیاری جاری می شد و هم در مورد مامور به اضطراری و هم در مورد مامور به ظاهری، اما تقریب اول که مبتنی بر وجود غرض در احکام بود، فقط در مامور به اختیاری و مامور به اضطراری (البته بنابر مسلک عدلیه) کاربرد داشت ولی اجزاء اتیان به مامور به ظاهری را توجیه نمی کرد. زیرا(همانطور که در جمع بين حکم واقعی وظاهری گفته شده است ) بر خلاف حکم واقعی که ناشی از مصلحت و ملاک در متعلق است، در حکم ظاهری مصلحت و غرض در متعلق نیست، بلکه ملاک حکم در نفس جعل حکم ظاهری است. لذا تقریب اول جاری نمی شود.

### موضع دوم؛ اجزاء اتیان به مامور به هر امر از امر دیگر

همانطور که مرحوم آخوند فرموده است موضع دوم اجزاء باید در دو مقام بحث شود؛ اول اجزاء اتیان به مامور به اضطراری از امر اختیاری و دوم اجزاء اتیان به مامور به ظاهری از امر واقعی.

#### مقام اول؛ اجزاء اتیان به مامور به اضطراری از امر اختیاری

بحث در این است که آیا اتیان به مامور به اضطراری مثل صلات مع التیمم کفایت از اعاده و قضا می کند، به طوری که اگر عذر مرتفع شود، دیگر بعد از آن لازم نباشد در وقت یا خارج از وقت صلات مع الوضوء اتیان شود یا اینکه مجزی نیست و اگر رفع اضطرار در خود وقت شود باید نماز با وضوء اعاده شود و اگر بعد از وقت مرتفع شود باید قضاء شود؟

مرحوم آخوند در مقام اول فرموده است که تحقیق اقتضا می کند که در دو قسمت بحث شود. اول بحث شود که ثبوتا چند صورت می توان برای وفاء به غرض امر اختیاری از سوی مامور به اضطراری تصویر کرد و مقضای هر یک از این صور از جهت اجزاء و از جهت جواز البدار چیست. سپس بحث شود که از جهت مقام اثبات کدام یک از این صور از دلیل مامور به اضطراری استفاده می شود.

از فرمایش مرحوم آخوند استفاده می شود که چهار صورت برای وفاء به غرض از مامور به اختیاری تصویر می شود که در سه صورت، حکم به اجزاء می شود و در یکی از این صور حکم به عدم اجزاء. زیرا مامور به اضطراری مثل صلات مع التیمم یا وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری یعنی صلات مع الوضوء هست یا وافی نیست و مقداری از ملاک باقی می ماند که در صلات با تیمم حاصل نمی شود. در فرض عدم وفاء به ملاک یا مقدار باقی­ مانده که در ضمن صلات مع التیمم استیفاء نشده، امکان استیفاء و تدارک دارد یا خیر. در صورت امکان تدارک و استیفاء یا آن مقدار باقی مانده از ملاک به حدّی است که در نظر مولی مهم می باشد و یا مهم نیست بلکه استحباب دارد. بنابراین صورت اول جایی است که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری است و صورت دوم جایی است که وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری نیست بلکه مقداری از ملاک باقی می ماند که قابل تدارک نیز نیست. صورت سوم جایی است که مامور به اضطراری وافی نیست ولی مقدار باقی مانده ممکن التدارک است و لزوم تدارک و استیفاء نیز دارد. صورت چهارم مثل صورت سوم است که مامور به اضطراری وافی به ملاک نیست و مقدار باقی مانده هم امکان تدارک دارد ولی استیفاء آن غیر لازم است و فقط استحباب دارد.

در صورت اول که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری می باشد حکم اجزاء است. زیرا مفروض در صورت اول این است که نماز با تیمم تمام مصلحت نماز با وضوء را دارد. در این صورت اگر مکلف فاقد الماء شود و در ظرف فقدان الماء صلات با تیمم را انجام دهد، تمام ملاک استیفاء شده است و دیگر وجهی برای اعاده وقضا وجود ندارد. ان کان وافیا به یجزی فلا یبقی مجال اصلا للتدارک لا قضاءً و لا أداءً.

اما آیا در همین صورت اول که مامور به اضطراری واجد تمام ملاک است، آیا بدار جایز است و مکلف می تواند همان اول وقت نماز با تیمم بخواند یا بدار جایز نیست و باید صبر کند تا آخر وقت و اگر تا آخر وقت همچنان عذرش باقی بود نماز با تیمم بخواند؟

مرحوم آخوند فرموده برای اینکه مشخص شود که بدار جایز است یا انتظار، باید دید که مامور به اضطراری یعنی صلات با تیمم در چه فرض وفاء به ملاک مامور به اختیاری دارد. سه احتمال وجود دارد. اول اینکه مجرد طرو اضطرار به نحو مطلق یعنی ولو در بعضی از وقت اضطرار طاری شده باشد و در بعض دیگر مکلف متمکن شود یا احتمال رفع عذر بدهد، موجب می شود که مامور به اضطراری ملاک پیدا کرده و وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری شود. در این فرض معلوم است که بدار به مامور به اضطراری جایز است. فرض دوم این است که مامور به اضطراری به صورت مطلق وافی به ملاک نیست بلکه در صورتی که مکلف تا آخر وقت در حالت انتظار باشد و عاجز بماند، ملاک تام را دارا می شود. یعنی در فرضی که اضطرار مستوعب تمام وقت باشد مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری می شود. در این فرض نیز معلوم است که بدار جایز نیست و شخص نمی تواند مامور به اضطراری را در اول وقت به مجرد طرو اضطرار بیاورد. زیرا ملاک داشتن آن مشروط به انتظار بوده است و بدون انتظار، اصلا ملاک ندارد که مکلف بخواهد آن را انجام دهد. فرض سوم این است که وفاء مامور به اضطراری به ملاک نه به نحو مطلق است که فرض اول بود و نه مقید به انتظار که فرض دوم بود، بلکه اگر اضطرار ولو در بعض وقت پیدا شود مامور به اضطراری واجد ملاک می شود، ولی در صورتی که مکلف مایوس از طرو اختیار تا آخر وقت باشد. شرط ملاک داشتن یاس از طرو اختیار است. در این فرض سوم بدار در صورتی جایز است که مکلف مایوس باشد. اما مکلفی که احتمال وجدان ماء در ازمنه متاخره را می دهد جایز نیست بدار کند. زیرا عملش واجد ملاک نیست. أما تسويغ البدار أو إيجاب‏ الانتظار في‏ الصورة الأولى فيدور مدار كون العمل بمجرد الاضطرار مطلقا أو بشرط الانتظار أو مع اليأس عن طرو الاختيار ذا مصلحة و وافيا بالغرض[[1]](#footnote-1).

بنابراین در صورت اول حکم به اجزاء می شود. اما نسبت به جواز بدار باید دید که مامور به اضطراری در چه فرضی وفاء به ملاک می کند.

صورت دوم این بود که مامور به اضطراری وافی به تمام غرض مامور به اختیاری نیست، ولی استیفاء مقدار باقی نیز ممکن نمی باشد. مثلا اگر مولی تشنه باشد و نیاز به آب داشته باشد، مطلوب نهایی او آب خنک است. ولی اگر آب غیر خنک را بخورد، دیگر ملاک آب خنک خودرن هم از بین می رود. در این صورت دوم هم فرموده اند که مثل صورت قبل حکم به اجزاء می شود. همانطور که در صورت اول حکم به اجزاء شد، در اینجا نیز حکم به اجزاء می شود. و كذا لو لم يكن وافيا و لكن لا يمكن تداركه. با این فرق که در صورت اول که تدارک مجال نداشت به این خاطر بود که تمام الملاک استیفاء شده بود، اما در صورت دوم که تدارک مجال ندارد، به این خاطر است که امکان تدارک ملاک وجود ندارد.

مرحوم آخوند نسبت به جواز بدار هم فرموده است که مکلف نمی تواند در اول وقت مبادرت به انجام مامور به اضطراری مثل اتیان آب غیر خنک کند که مقدار باقی مانده ملاک دیگر قابل استیفاء نیست. با توجه به اینکه مقداری از مصلحت مامور به اختیاری تفویت می شود مکلف نمی تواند در اول وقت به مجرد طرو اضطرار نماز بخواند. مگر اینکه در خود جواز البدار یک مصلحتی وجود داشته باشد که اهم از مقدار باقی مانده فوت شده باشد و آن را تدارک کند. مثلا اگر مصلحت باقی مانده فوت شده بیست درجه باشد، خود بدار مصلحتی داشته باشد که آن بیست درجه را جبران کند. وگرنه وجهی برای بدار نیست. و لا يكاد يسوغ له البدار في هذه الصورة إلا لمصلحة كانت فيه لما فيه من نقض الغرض و تفويت مقدار من المصلحة لو لا مراعاة ما هو فيه من الأهم فافهم.

این فرمایش مرحوم آخوند که فرموده جواز البدار جایز نیست مگر در صورتی که بدار مصلحت اهم داشته باشد تا بتواند مصلحت باقی مانده فوت شده را جبران کند، نشان می دهد که شرط جریان بدار این است که مصلحت بیشتری داشته باشد.

بحث شده است که تعبیر به فافهم که در انتهای عبارت ایشان آمده، اشاره به چیست. یکی از وجوهی که ممکن است اشاره به آن باشد و در بعضی از حواشی کفایه آمده، این است که برای تجویز بدار همین مقدار که در بدار مصلحت مساوی با مقدار باقی مانده باشد کافی است. وجه دیگر این است که مصلحت در بدار یعنی مصلحت تعجیل در انجام واجب موسع، مصلحت استحبابی است و در حدّ مصلحت لزومی نیست. این مصلحت غیر لزومی هرچه باشد قابل مقایسه با مصلحت وجوبی در أجزاء و شرایط نخواهد بود. بنابراین هیچ جا مصحلت بدار اهم از مصلحت باقی مانده فوت شده نخواهد شد. مرحوم حلی فرموده است: لا يخفى أن مصلحة التعجيل مصلحة استحبابية، و هي مهما بلغت لا تقاوم‏ مصلحة الواجب‏ من الجزء أو الشرط[[2]](#footnote-2). به عبارت دیگر می شود توضیح داد که اینکه گفتید بدار مصلحتی اهم داشته باشد لا واقع له.

وجه سوم هم در حاشیه مرحوم قوچانی و مرحوم مشکینی و همچنین در حقایق آمده که توقف جواز بدار بر وجود ملاک و مصلحت در بدار، در فرضی است که در صورت ثانیه مقدار ملاک باقی مانده در نظر شارع مهم باشد. و الا اگر ما به التفاوت در نظر شارع در حد الزام به رعایت نباشد، خصوصیاتی که برای جواز بدار صورت ثانیه گفتید وجود دارد و بدار جایز خواهد بود.

به نظر می رسد که این اشکال مجال نداشته باشد. چون مراد مرحوم آخوند در صورت ثانیه این است که مقداری باقی بماند که در نظر شارع نیز مهم باشد. فلذا لازم التدارک می باشد.

یک شنبه 9/11/401 جلسه 85

گفته شد که در وفاء مامور به اضطراری به ملاک مامور به اختیاری چند صورت ثبوتا وجود دارد. صورت دوم این بود که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری نیست بلکه مقداری از ملاک باقی می ماند که قابل استیفاء نیز نیست. مرحوم آخوند از جهت اقتضای اجزاء حکم به اجزاء کرد. زیرا ملاک باقی مانده قابل تدارک نیست. اما از جهت جواز بدار فرمود بدار جایز نیست. زیرا با انجام مامور به اضطراری مقدار از غرض از بین می رود که آن مقدار در نظر مولی مهم است و چون بدار موجب تفویت غرض مولی می شود جایز نیست، مگر اینکه نفس بدار مصلحتی داشته اهم از مصلحت فوت شده.

مستشکل اشکال می کند که تفویت مقدار مهمی از غرض همانطور که اقتضا می کند بدار جایز نباشد اصل مشروعیت مامور به اضطراری را نیز نفی می کند. زیرا اگر مامور به اضطراری مثل نماز با تیمم موجب فوت مقداری از ملاک شود، دیگر وجهی ندارد که شارع امر به آن کند، ولو این امر مشروط به انتظار تا آخر وقت باشد. در این موارد باید امر به همان مامور به اختیاری بعد از ارتفاع العذر تعلق بگیرد. یعنی حال الاضطرار مکلف عمل را انجام ندهد و بعد از اینکه رفع اضطرار شد، ولو خارج از وقت باشد، نماز اختیاری را بخواند. بنابراین تفویت غرض مهم در نظر شارع، نه تنها موجب عدم جواز بدار می شود بلکه موجب می شود که مجالی برای تشریع مامور به اضطراری در وقت باقی نماند و باعث شود که امر از همان اول به مامور به اختیاری ولو بعد از وقت و رفع اضطرار تعلق بگیرد. لا يقال عليه فلا مجال‏ لتشريعه‏ و لو بشرط الانتظار لإمكان استيفاء الغرض بالقضاء.

مرحوم آخوند در جواب می فرماید: بله، تفویت غرض با اتیان به مامور به اضطراری، موجب می شود که عمل اضطراری در وقت مشروعیت نداشته باشد لولا مزاحمت با مصلحت در وقت. و الا اگر در وقت مصلحتی وجود داشته باشد که اهم از مصلحت فوت شده باشد، شارع باید امر به نماز در وقت کند. زیرا چنانکه از ادله نیز استفاده می شود، ممکن است نفس اتیان صلات در وقت مصلحتی داشته باشد غیر از مصلحت اتیان طبیعی صلات و همین باعث شود که مامور به اضطراری در وقت ولو مفوّت مقداری از غرض باشد، مشروعیت پیدا کند. فإنه يقال هذا كذلك لو لا المزاحمة بمصلحة الوقت.

تا اینجا حکم صورت اول و دوم از جهت اقتضای اجزاء و جواز بدار معلوم شد.

صورت سوم از صور چهارگانه این بود که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری نیست، ولی مقدار باقی مانده، هم امکان تدارک و استیفاء دارد و هم در حدّی است که لزوم استیفاء دارد. مثلا فرض کنید نماز با تیمم هشتاد درجه و نماز با وضوء صد درجه مصلحت دارد، ولی مقدار بیست درجه ملاک ممکن التدارک و لازم التدراک است. مرحوم آخوند فرموده است که در این صورت سوم باید قائل به عدم اجزاء شویم. چون مقداری از ملاک هنوز باقی مانده که لازم التدارک است و لذا باید مامور به اختیاری را در وقت اعاده و در خارج از وقت قضاء کند. و إن لم يكن وافيا و قد أمكن تدارك الباقي في الوقت أو مطلقا و لو بالقضاء خارج الوقت فإن كان الباقي مما يجب تداركه فلا يجزي بل لا بد من إيجاب الإعادة أو القضاء.

از جهت جواز بدار هم فرموده است که بدار مشکلی ندارد و جایز است، ولی مکلف در حقیقت مخیر بین دو امر است؛ امر اول این است که مامور به اضطراری را در اول وقت انجام دهد و مبادرت به آن داشته باشد و مامور به اختیاری را نیز بعد طرو اختیار به آن ضمیمه کند امر دوم اين است که بگذارد بعد از زوال اضطرار، مامور به اختیاری را انجام دهد. بنابراین از جهت عملی بدار جایز است ولی به همین نحو تخییر. و لا مانع عن البدار في الصورتين غاية الأمر پخير في الصورة الأولى بين البدار و الإتيان بعملين العمل الاضطراري في هذا الحال و العمل الاختياري بعد رفع الاضطرار أو الانتظار و الاقتصار بإتيان ما هو تكليف المختار که مقصود از تکلیف مختار همان مامور به اختیاری است.

تخییر مطرح شده از سوی مرحوم آخوند از موارد تخییر بین اقل و اکثر است که اگر تخییر بین اقل و اکثر را معقول بدانیم، مکلف عمل اولی را که انجام می دهد مصداق واجب است و عمل دیگر هم که بعدا انجام می دهد، آن نیز مصداق واجب است. اما اگر معقول ندانیم، عمل دوم در آخر وقت فرد واجب می شود و اتیان به مامور به اضطراری در اول وقت استحباب پیدا می کند. مرحوم آخوند که تخییر بین اقل و اکثر را معقول می داند می فرماید که مکلف مخیر بین انجام عملین و انجام عمل واحد است.

بنابراین در صورت سوم حکم عدم اجزاء شد.

صورت چهارم این است که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری نیست، ولی ما به التفاوت نیز لازم الاستیفاء نیست؛ مثلا فرض کنید فقط نود درصد ملاک در صلات با تیمم استیفاء می شود ولی ده درصد باقی مانده نیز در نظر شارع به قدری اهمیت ندارد که لزوم الاستیفاء داشته باشد.

فرموده است که از جهت اجزاء صورت چهارم هم مثل صورت اول و دوم است و باید قائل به اجزاء شویم. ولو مامور به اضطراری همه ملاک مامور به اختیاری را تامین نمی کند ولی ما به التفاوت در حدی نیست که لزوم استیفاء داشته باشد. لذا آن مقدار که فوت شده ولو امکان تدارک دارد اما لازم التدارک نیست.

از حیث جواز بدار هم فرموده است که بدار جایز است، اما باتوجه به اینکه با اتیان به مامور به اضطراری همه ملاک مامور به اختیاری استیفاء نمی شود و مقدار باقی مانده نیز امکان استیفاء دارد نتیجه این می شود که هرچند بر مکلف بدار جایز است ولی بعد از طرو اختیار، اعاده استحباب پیدا می کند. زیرا مفروض این است که مقدار باقی مانده قابل تدارک است و استحباب تدارک دارد. بنابراین در صورت چهارم بدار جایز است و موجب اجزاء نیز می شود، اما در عین حال اعاده در آخر وقت هم مستحب است.

مقتضای هر یک از این صورت های چهار گانه من حیث الاجزاء و جواز بدار معلوم شد. مرحوم آخوند بعد از بیان حکم این صور، وارد جهت دوم بحث و بررسی اثباتی مساله می شود که آیا از ادله، اجزاء مامور به اضطراری از مامور به اختیاری استفاده می شود یا خیر.

ولو این بحث عملا موکول به فقه است و باید هر کدام از موارد امر اضطراری در محل خودش در فقه بررسی شود، ولی به عنوان بیان ضابطه کلی مرحوم آخوند فرموده است که امکان دارد از اطلاق دلیل امر اضطراری اجزاء را استفاده کنیم. اگر اطلاق نیز نداشته باشد نوبت به اصل عملی می رسد که اصل عملی جاری برائت از وجوب اعاده در وقت و وجوب قضاء خارج از وقت است. مثلا در ادله امر اضطراری، مثل آیه "فلم تجدوا ماءً فتیمموا صعیدا طیبا" و نیز روایت وارد در بدلیت تیمم مثل این روایت که التراب احد الطهورین[[3]](#footnote-3) یا روایت "یکفیک الصعید عشر سنین"[[4]](#footnote-4)، ظاهر اطلاق این ادله این است که اتیان به مامور به اضطراری مجزی از مامور به اختیاری است و اعاده و قضاء لازم نیست و اگر در جایی در مورد امر اضطراری کسی بخواهد حکم به وجوب اعاده و قضاء کند باید دلیل داشته باشد.

در کلام مرحوم آخوند فقط همین مقدار آمده که اطلاق، اقتضای اجزاء می کند اما توضیح نداده است که چطور مقتضای اطلاق اجزاء است. در کلمات اعلام دیگر که متعرض کلام مرحوم آخوند شده اند،توضیح داده شده است که چگونه اطلاق اقتضای اجزاء می کند.

یک تقریب استفاده از اطلاق مقامی ادله امر اضطراری است. این تقریب در حاشیه کفایه در کلمات عده زیادی از محققین آمده و هم نسبت به آیه شریفه و هم نسبت به روایاتی که دلالت بر بدلیت تیمم نسبت به وضوء دارد مطرح می شود؛ به این بیان که در ادله امر اضطراری شارع در مقام بیان وظیفه مکلف عند طرو اضطرار است و در چنین مقامی فقط به مکلف فرموده است که همین مامور به اضطراری را انجام دهید و نفرموده است که این اضطراری تا وقتی فایده دارد که اضطرار باقی باشد و بعد از رفع اضطرار، باید عمل را اعاده یا قضاء کنید. وقتی شارع در مقام بیان باشد و از این قسمت ساکت باشد، سکوت کشف می کند که اعاده و قضاء واجب نیست.

در اطلاق مقامی به لفظ خاصی استدلال نمی شود و کأن قبول می شود که آنچه در این ادله آمده صرف مامور به بودن امر اضطراری عند طرو اضطرار است و لفظ بیش از این دلالت ندارد، اما سکوت از بيان تکليف برای بعد ازارتفاع العذر کشف می کند که مکلف بیش از این ظیفه ندارد.

اما عده ای دیگر از محققین فرموده اند که می شود اطلاق لفظی را تقریب کرد. همانطور که در کلام مرحوم اصفهانی و مرحوم آقای حکیم آمده، تقریب اطلاق لفظی نسبت به روایاتی که در مقام بیان بدلیت هستند مثل التراب احد الطهورین، تقریب واضحی است. زیرا از اين ادله استفاده می شود که تیمم بدلیت نسبت به وضوء دارد و نفرموده است که از چه حیث بدل آن است. لذا اطلاق بدلیت تیمم نسبت به وضوء اقتضا می کند که در تمام حیثیات و جهات تیمم بدل از وضوء باشد، وقتی مثل وضو وافی به تمام ملاک بود بعد از رفع عذر اعاده نماز لازم نيست .

مهم استفاده اطلاق از ادله­ای است که به لفظ امر آمده­اند، مثل "فتیمموا صعیدا". یک تقریب در این آیه، تقریبی است که در کلام مرحوم ایروانی آمده مبنی بر اینکه در آیه وضوء، امر به تیمم شده است و در دوران بین وجوب تعیینی و تخییری، ظهور اطلاقی هر امری این است که واجب، واجب تعیینی است. در نتیجه تیمم نیز واجب تعیینی خواهد بود. از طرفی دیگر، وقتی به احتمالات چهارگانه ثبوتی بر می گردیم، می بینیم که فقط صورت سوم مقتضی اجزاء نبود که امر نیز در این صورت تخییری است و در بقیه صور که مقتضی اجزاء هستند امر تعیینی است. در نتیجه آیه وجوب تیمم که به ظهورش دلالت بر تعیینیت می کند، نافی صورت سوم است که حکم به عدم اجزاء می کند. صورت سوم که نفی شود یکی دیگر از سه احتمال ثبوتی ثابت می شود که مقتضی اجزاء می باشد.

منتها خود مرحوم ایروانی در صورت سوم از نظر مبنا مخالف مرحوم آخوند است و تخییر بین اقل و اکثر را معقول نمی داند و لذا می گوید در این موارد اقل یعنی مامور به اختیاری در آخر وقت، واجب است و زائد یعنی مامور به اضطراری، مستحب. طبق این مبنا نیز آیه دلالت بر اجزاء نماز با تیمم می کند. زیرا بر اساس مبنای مرحوم ایروانی از میان احتمالات چهارگانه، فقط صورت سوم است که مامور به اضطراری در آن مستحب می باشد و لذا مجزی نمی باشد و سایر صور که در آنها مامور به اضطراری واجب است مقتضی اجزاء می باشند. لذا این آیه که دلالت بر وجوب نماز با تیمم می کند در واقع احتمال و صورت سوم را نفی می کند و وجوب تیمم را به یکی از صور سه گانه دیگر ثابت می کند. هر کدام از این سه صورت ثابت شوند مقتضی اجزاء هستند. بنابراین طبق مبنای مرحوم ایروانی، نفس اینکه امر عند الاطلاق ظهور در وجوب دارد، اثبات اجزاء می کند. زیرا اگر مجزی نباشد، به حسب احتمالات ثبوتی گذشته باید عملا نماز با تیمم مستحب باشد و حال آنکه می بینیم آیه ظهور در وجوب آن دارد[[5]](#footnote-5).

بنابراین تفاوت میان مرحوم آخوند و مرحوم ایروانی در این است که مرحوم آخوند از ظهور اطلاقی امر در تعیین اثبات اجزاء صلات با تیمم می کند، ولی مرحوم ایروانی از طریق ظهور امر عند الاطلاق در وجوب اثبات می کند که نماز با تیمم مجزی از صلات با وضوء است.

اما مرحوم آقای تبریزی تمسک به اطلاق لفظی "فتیمموا صعیدا طیبا" در کلام مرحوم آخوند را اینطور توضیح داده اند که در این آیه، تیمم به نحو مطلق مامور به قرار داده شده است؛ یعنی فاقد الماء باید تیمم کند چه بعد از اتیان نماز با تیمم همچنان فاقد الماء بماند و چه واجد الماء شود. مامور به بودن نماز با تیمم حتی اگر بعد از نماز، وجدان ماء کند مقتضی اجزاء است. زیرا اگر مجزی نباشد، مامور به بودن آن وجهی ندارد. نمی شود که هم مامور به باشد و هم مجزی نباشد. لذا اگر واقعا احراز کنیم که نماز با تیمم حتی در فرض وجدان ماء هم مامور به است، باید ملتزم به اجزاء شویم.

حاصل تقریب مرحوم آقای تبریزی این است که اطلاق آیه، اقتضای وجود امر به نماز با تیمم حتی در فرض وجدان الماء بعد الصلاة می کند و وجود امر هم اقتضای اجزاء.

مرحوم اصفهانی فرموده است که تقریب تمسک به اطلاق لفظی آیه "فتیمموا صعیدا طیبا" در کلام مرحوم آخوند متوقف بر این است که آیه شریفه هم از جهت ثبوت تکلیف و وجود امر به مجرد اضطرار اطلاق داشته باشد و هم از جهت تعیینی بودن وجوب آن. از جمع بین این دو جهت می توانیم اثبات اجزاء کنیم.

با توجه به اینکه مرحوم آخوند تخییر بین اقل و اکثر را معقول می داند و لذا در صورت سوم از صور چهارگانه ثبوتی، قائل به تخییر شد، اگر بخواهیم تمسک به اطلاق لفظی آیه کنیم، به ناچار باید تقریب مرحوم اصفهانی را بپذیریم. تقریب مرحوم ایروانی که تمسک به اطلاق از حیث تعیینیت بود و تقریب مرحوم آقای تبریزی که تمسک به اطلاق وجود امر و اصل وجوب بود، هرچند فی نفسه کافی است ولی تقریب کلام مرحوم آخوند به حساب نمی آید.

دوشنبه 10/11/401 جلسه 86

گفته شد که برای اثبات اجزاء امر اضطراری از امر اختیاری از طریق تمسک به اطلاق لفظی آیه "فتیمموا صعیدا طیبا" تقریب های مختلفی ذکر شده است. مرحوم ایروانی از راه ظهور امر در تعیین در مقابل تخییر اطلاق لفظی را تقریب کرد که توضیح آن بیان شد.

در کلام مرحوم آقای تبریزی نیز تمسک به اطلاق لفظی آیه وضوء به این شکل تقریب شد که اطلاق خطاب اقتضا دارد که صلات با تیمم مامور به باشد حتی در فرضی که مکلف بعد از صلات با تیمم، آب را پیدا کند. اطلاق امر اضطراری، اقتضای اجزاء نسبت به این صورت می کند. و الا اگر مجزی نباشد معنایش این است که به مجرد طرو اضطرار ودر اضطرار غير مستوعب ، مامور به اضطراری مشروعیت ندارد و حال آنکه به نحو مطلق آیه دلالت بر مامور به بودن نماز با تیمم می کند.

اما همانطور که در جلسه قبل بیان شد، مرحوم اصفهانی فرمود که تمسک به اطلاق آیه وضوء برای اثبات اجزاء، متوقف بر این است که هم آیه از جهت ثبوت تکلیف به مجرد اضطرار فی بعض الوقت، اطلاق داشته باشد و هم از جهت اثبات وجوب تعیینی نه تخییری، باید اطلاق داشته باشد. اگر از هر دو جهت اطلاق داشته باشد می توان اجزاء را اثبات کرد. والا اگر آیه فقط از یکی از این دو جهت در مقام بیان باشد نمی توان اجزاء را استفاده کرد. زیرا اگر فقط از جهت ثبوت تکلیف ولو بعد ارتفاع اضطرار در مقام بیان باشد ولی از جهت تعیینی یا تخییری بودن اطلاق نداشته باشد و قابل حمل بر تخییریت باشد مجزی نیست. زیرا همانطور که مرحوم ایروانی فرمود، عمل اضطراری نیز در فرض سوم به حسب نظر مرحوم آخوند متعلق تکلیف است و امر دارد ولی به نحو تخییر و تکلیف تخییری نیز مقتضی اجزاء نیست. از طرفی دیگر اگر ظهور در تعیین داشته باشد ولی از جهت اینکه صلات مع التیمم مامور به باشد حتی در فرضی که اضطرار بعدا از بین برود، آیه اطلاق نداشته باشد، بلکه احتمال داده شود که تکلیف اختصاص به جایی داشته باشد که شخص تا آخر وقت مضطر باشد، در این صورت نیز مامور به اضطراری مقتضی اجزاء نیست. لذا بنابر مبنای مرحوم آخوند که تخییر بین اقل و اکثر را معقول می داند و لذا در صورت سوم قائل به تخییر و در نتیجه عدم اجزاء شد، تمسک به اطلاق لفظی آیه برای اثبات اجزاء متوقف بر هر دو جهت است. و إن لم يكن له إطلاق و لو من إحدى الجهتين فلا مجال للإجزاء من حيث الإعادة و القضاء؛ لما عرفت من‏ أن‏ تجويز البدار لا ينافي‏ الأمر بما هوتكليف المختار في الوقت على نحو التخيير، كما أن ظهور الأمر في التعيين لا ينافي عدم تجويز البدار، فالإطلاق من جهة لا يقتضيه من جهة اخرى[[6]](#footnote-6).

بنابراین طبق نظر مرحوم آخوند اگر ادله امر اضطراری اطلاق داشته باشد ظاهر اطلاق آن مقتضی اجزاء است. اما اگر اطلاق در کار نباشد یا فقط از یک جهت اطلاق داشته باشد، نوبت به اصل عملی می رسد و در مرحله اصل عملی نسبت به وجوب اعاده، اصل عملی اقتضای اجزاء را دارد. زیرا مکلف بعد از اتیان به مامور به اضطراری شک در وجوب اعاده می کند و مقتضای برائت این است که اعاده واجب نباشد. چراکه از موارد شک در اصل تکلیف است نه شک در بقاء تکلیف. زیرا آن زمانی که اضطرار وجود داشت تکلیفِ متوجه به شخص فقط همان مامور به اضطراری بود. نمی دانیم بعد از رفع اضطرار، امر به صلات با وضوء تعلق گرفته است یا خیر. اصل برائت جاری می شود. نسبت به قضاء هم اگر شک کنیم مقتضای اصل برائت است. زیرا در وقت و حین الاضطرار که تکلیف به مامور به اختياری در کار نبود، شک می کنیم که بعد از وقت و رفع اضطرار تکلیف به قضاء آن داریم یا خیر، اصل برائت وجوب آن را نفی می کند. چراکه قضاء بر عنوان فوت رفته است. در صورتی که شخص در وقت مضطر باشد و بعد از وقت، اضطرار او مرتفع شود، فوت فریضه در وقت احراز نمی شود. زیرا در وقت که صلات مع الوضوء متعلق امر و فریضه نبود و لذا مسلم است که واجبی از او فوت نشده است. در عین حال ممکن است کسی بگوید عنوان فوت صادق است؛ کما اینکه وقتی شخص در حالت نوم است، با وجود اینکه مکلف به صلات نیست ولی در عین حال قضاء بر او لازم است. وجوب قضاء در موارد نوم مستوعب وقت، کاشف از این است که برای وجوب قضاء، فقط فوت فریضه بما هو فریضه موضوع نیست، بلکه فوت عمل به معنای از دست رفتن ملاک فریضه هم کافی است. اگر فوت ملاک فریضه سبب وجوب قضاء بشود، در محل بحث نیز که شخص در تمام وقت مضطر بوده و اضطرار بعد از وقت رفع شده است، اگرچه فریضه بما انه فریضه از او فوت نشده ولی احتمال فوت ملاک را می دهیم. چون احتمال می دهیم که واقعا صلات با وضوء در وقت ملاک داشته باشد و ملاک آن با صلات با تيمم حاصل نشده باشد . با احتمال فوت ملاک، احتمال وجوب قضاء را نیز می دهیم. وقتی شک در وجوب قضاء پیدا کردیم، برائت از آن جاری می شود. بنابراین اگر موضوع قضاء، فوت فریضه بما هو فریضه باشد، بعد از وقت یقین به عدم وجوب قضاء داریم، اما اگر موضوع قضاء اعم از فوت فریضه و فوت ملاک فریضه باشد شک در وجوب قضاء پیدا می کنیم که مجرای برائت خواهد بود.

مرحوم آخوند بعد از اینکه نفی وجوب اعاده در وقت می کنند، می فرمایند که به طریق اولی اصل اقتضا می کند که قضاء نیز واجب نباشد.

اشکال شده است که عدم وجوب قضاء چه اولویتی نسبت به عدم وجوب اعاده دارد. مرحوم مشکینی و ایروانی اشکال کرده اند که اولویتی در کار نیست. در هر دو مورد شک در تکلیف داریم و شک در تکلیف مجرای برائت است. چه فرقی بین آنها وجود دارد؟

مرحوم آقای حکیم در توضیح این اولویت فرموده اند که قضاء تابع اداء است، به این شکل که در بعضی از موارد اعاده در وقت واجب است ولی قضاء واجب نیست، اما عکسش صحیح نیست که قضاء واجب باشد ولی اعاده واجب نباشد؛ لذا وقتی اعاده واجب نیست یقینا قضاء هم واجب نخواهد بود. بنابراین چون قضاء تابع اداء است دون العکس، وقتی اعاده در وقت واجب نباشد به طریق اولی قضاء هم واجب نمی شود.

ولی مرحوم ایروانی همین توجیه را متذکر بوده و فرموده است که کافی برای اولویت نیست. اینکه اگر اعاده واجب نباشد قضاء هم بالاولویه واجب نیست، به لحاظ حکم واقعی است و باعث نمی شود که در مرحله حکم ظاهری هم که با تمسک به اصل اعاده و قضاء را نفی کنید ، نفی قضاء را هم اولی از نفی اعاده قرار دهید. ولو به لحاظ حکم واقعی اولویت است و اگر اعاده واجب نباشد به طریق اولی قضاء نیز واجب نیست، ولی در مرحله حکم ظاهری که تابع وجود موضوع خود می باشد هر دو علی حد سواء هستند. زیرا موضوع هر دو شک در تکلیف است که در هر دو به یک نحو وجود دارد. و اما كون‏ القضاء منفيا واقعا لو كانت الإعادة منفية بالطريق الأولى لعدم احتمال ثبوته مع انتفائها بخلاف العكس فذلك لا يستدعى ثبوت الأولوية في مرتبة الحكم الظاهري حتى لو كانت الإعادة منفية بحكم الأصل كان القضاء أيضا منفيا ظاهرا بالطريق الأولى[[7]](#footnote-7). ‏

لذا اصل فرمایش مرحوم آخوند که جریان برائت از وجوب قضاء است اشکالی ندارد، ولی اولویت قابل تصدیق نیست.

مرحوم آخوند بعد از بیان این مطلب که به طریق اولی قضاء واجب نیست، استدارک کرده است که اگر در بحث وجوب القضاء کسی قائل شود که موضوع وجوب قضاء، فوت فریضه بما هو فریضه فی الواقع نیست، بلکه موضوع فوت مامور به اختیاری است، یعنی فوت نفس الواقع، در محل بحث که بعد از وقت اضطرار مرتفع می شود، باید حکم به وجوب قضاء کند. لتحقق سببه. چون بالاخره صلات با وضوء یعنی مامور به اختیاری را نیاورده است و لذا واقع از دست رفته است. ولو این نماز با وضوء فرض بر مکلف نبوده است و او فرض خود را انجام داده است، اما چون مامور به اختیاری را انجام نداده قضاء واجب می شود. البته در کلام ایشان تعبیر به غرض شده که باید به جای آن فرض باشد. فرموده است: نعم لو دل دليله على أن سببه‏ فوت‏ الواقع‏ و لو لم يكن هو فريضة كان القضاء واجبا عليه لتحقق سببه و إن أتى بالغرض (الفرض) لكنه مجرد الفرض. یعنی این مطلب که سبب وجوب قضاء فوت واقع باشد ولو لم یکن فریضه، مجرد فرض است و بر خلاف ادله وارد در باب قضاء است. به حسب مقام اثبات آنچه در باب وجوب قضاء دلیل داریم این است که در قضاء در صورت فوت فریضه واجب است نه مجرد فوت واقع.

این استدراک از کلمات مرحوم شیخ در مطارح الانظار اخذ شده است و جا داشت مرحوم آخوند فرمایش مرحوم شیخ را به همان صورت نمی آورد و به آن اضافه ای می کرد. زیرا مرحوم شیخ فرموده که قد یقال که مقتضای عموم ادله قضاء عدم اجزاء نسبت به قضاء مامور اختیاری است. زیرا دلیل دال بر وجوب قضاء عبارت اقض ما فات است و این شامل محل بحث می شود. زیرا مامور به اختیاری هرچند بر او واجب نبوده ولی از او فوت شده است و اقض ما فات آن را می گیرد. شاهدش این است که در مواردی که شخص نوم مستوعب وقت داشته، با وجود اینکه نماز بر او فرض نبوده ولی باید نماز را قضاء کند. این نشان می دهد که موضوع قضاء، مطلق فوت واقع است. مرحوم شیخ بعد از بیان توجیه عدم اجزاء، فرموده است: این وجه تمام نیست. زیرا با اتیان به مامور به اضطراری یقین داریم که مقداری از مصلحت واقعی استیفاء شده نه اینکه فوت شده باشد. بله مقداری از مصلحت فوت شده است ولی فوت این مقدار زائد از ملاک، موضوع وجوب قضاء نیست. زیرا دلیل وجوب قضاء "اقض ما فات" که در السنه مشهور شده نیست تا بگویید فوت واقع به نحو مطلق موضوع وجوب قضاء است، بلکه در روایت آمده است "ما فاتتک من فریضة فاقضها کما فاتتک" و موضوع وجوب قضاء، فوت فریضه است. لذا در مواردی که شخص مامور به اضطراری را در وقت انجام داده و فقط مقدار کمی از ملاک فوت شده، بر آن مقدار که فوت فریضه صدق نمی کند و لذا قضاء هم واجب نمی شود[[8]](#footnote-8).

مرحوم شیخ این مطالب را در مقام تمسک به اصل نفرموده است. ولی مرحوم آخوند که اینها را در مرحله بیان اصل عملی آورده، باید اضافه می فرمود که ولو قبول کنیم که موضوع وجوب قضاء، خصوص فوت فریضه نباشد بلکه مطلق فوت واقع باشد، در صورتی قضاء واجب می شود که ملاک از بین رفته باشد. اما در محل بحث که اضطرار بعد از وقت مرتفع می شود، شک داریم که آیا ملاک مامور به اختیاری فوت شده یا خیر. زیرا احتمال می دهیم که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری باشد و لذا فوت ملاک محرز نیست. وقتی شک در فوت ملاک داشته باشیم، شک در تکلیف و وجوب قضاء می کنیم و با تمسک به اصل برائت آن را نفی خواهیم کرد.

##### بررسی کلام مرحوم آخوند در مقام اول

در مطالب گذشته دو جهت مطرح شده در کلام مرحوم آخوند توضیح داده شد. یکی بیان محتملات ثبوتی از حیث وفاء به ملاک مامور به اختیاری و مقتضای هر یک از این محتملات از جهت اجزاء و جواز بدار و دیگری بحث اثباتی که آیا از ادله امر اضطراری، اجزاء به نحو قاعده عام استفاده می شود یا خیر.

اما آیا فرمایش مرحوم آخوند در این دو جهت صحیح است یا خیر. در مجموع اشکالاتی وجود دارد که به عنوان تعالیق بر مطالب مرحوم آخوند مطرح می شود و البته ممکن است بعضی از این اشکالات جواب داده شود.

###### **تعلیق اول:**

مرحوم آخوند اجزاء اتیان به مامور به اضطراری از امر اختیاری را مبتنی بر محتملات ثبوتی کرد. ولی اشکال می شود که اولا وقتی بحث می شود که آیا مامور به اضطراری مجزی است یا خیر، باید به اطلاق ادله امر اضطراری نگاه کرد. در بررسی اطلاق یا عدم اطلاق ادله نیز ممکن است کسی در بحث شرکت کند که اساسا قائل به وجود غرض در اوامر شرعیه نباشد و مبنای اشاعره را داشته باشد. بنابراین نباید بحث را متوقف بر محتملات ثبوتی کرد تا حتی منکرین وجود غرض نیز بتوانند در بحث اجزاء شرکت کند. ثانیا حتی اگر بگوییم که مرحوم آخوند بحث را بنابر مسلک عدلیه مطرح کرده نه بنابر مسلک باطل اشاعره، طبق مسلک عدلیه نیز قول به اجزاء متوقف بر محتملات ثبوتی نیست بلکه دائر مدار تمسک به اطلاق ادله امر اضطراری است .

ولی از هر دو اشکال می توان جواب داد. اشکال دوم که حتی بنابر مسلک عدلیه هم اجزاء مبتنی بر محتملات ثبوتی نیست، جوابش این است که هرچند اگر مراد از اطلاق در کلام مرحوم آخوند، اطلاق مقامی ادله امر اضطراری باشد، اجزاء هیچ ارتباطی به محتملات ثبوتی ندارد، اما اگر مراد اطلاق لفظی باشد، مثل اطلاق در آیه شریفه وضوء، همانطور که قبلا توضیح داده شد، تمسک به اطلاق به محتملات ثبوتی ارتباط پیدا خواهد کرد. زیرا با تمسک به اطلاق در مقام اثبات، احتمالی که مقتضی عدم اجزاء است نفی می شود و احتمالاتی که مقتضی اجزاء است ثابت می گردد. مرحوم ایروانی توضیح داد که اگر قائل به معقولیت تخییر بین اقل و اکثر شویم و وجوب تخییری در احتمال سوم را بپذیریم، اطلاق در مقام اثبات احتمال سوم را که تخییریت باشد نفی می کند و امر دایر بین سه احتمال باقی مانده می شود که وجوب در آنها تعیینی است و همگی مقتضی اجزاء هستند. اگر هم قائل به عدم معقولیت تخییر بین اقل و اکثر شویم و مامور به اضطراری را در احتمال سوم مستحب بدانیم، با تمسک به ظهور اطلاقی امر در وجوب اثبات می شود که مامور به اضطراری واجب است و با نفی استحباب، امردایر بین سه احتمال دیگر می شود که همگی مقتضی اجزاء می باشند. بنابراین تمسک به اطلاق به محتملات ثبوتی ارتباط پیدا خواهد کرد.

سه شنبه 11/11/401 جلسه 87

در تعلیق اول گفته شد که اولا بحث اجزاء مبتنی بر التزام به وجود غرض در احکام شرعیه نیست، بلکه حتی بنابر مسلک اشاعره که انکار وجود غرض در احکام شرعیه می کنند نیز می آید. ثانیا حتی بنابر مسلک عدلیه که احکام را ناشی از مصالح و مفاسد می دانند، بحث اجزاء فقط مبتنی بر اطلاق و عدم اطلاق امر اضطراری است و اطلاق ربطی به مقام ثبوت ندارد بلکه صرفا مبتنی بر خصوصیات مقام اثبات است.

گفته شد که این اشکال دوم وارد نیست. زیرا هرچند اگر مراد از اطلاق، اطلاق مقامی باشد بحث اجزاء ارتباطی به مقام ثبوت ندارد، اما گر مراد، اطلاق لفظی باشد، چنانکه مرحوم ایروانی فرموده بود، تمسک به اطلاق برای اثبات اجزاء مبتنی بر این است که محتملات مقام ثبوت را در نظر بگیریم؛ چه بنابر معقولیت تخییر بین اقل و اکثر و چه بنابر عدم معقولیت آن.

از اینجا معلوم می شود که اشکال اول هم وارد نیست. زیرا ولو نزاع در اجزاء مامور به اضطراری متوقف بر التزام به وجود غرض در احکام شرعیه نیست و بنابر مسلک اشاعره هم می آید، ولی با توجه به اینکه مبنای صحیح این است که احکام ناشی از مصالح و مفاسد است، تمسک به اطلاق امر اضطراری بنابر اين مبنا متوقف بر بیان خصوصیات احتمالات ثبوتی است. در طرح مباحث لازم نیست که بحث طوری طرح شود که حتی صاحبان مبانی باطله هم بتوانند شرکت کنند. همین مقدار که نزاع بر اساس مبنای صحیح و با توجه به اصول موضوعیه ای که طرفین قبول دارند یعنی التزام به وجود غرض در احکام شرعیه طرح شود، کافی است. بله علاوه بر طرح نزاع بر اساس مبنای صحیح و با تحفظ بر اصول موضوعیه، اگر بحث به گونه ای تبیین شود که صاحبان مبانی باطله هم بتوانند شرکت کنند، کار خوبی است ولی نه اینکه لزوم داشته باشد بطوری که اگر رعايت نشود نقص در تحقيق حساب شود .

###### **تعلیق دوم:**

در بیان محتملات ثبوتی لازم است که مقتضای هر یک از آنها به لحاظ همه آثاری که متصور است ذکر شود. در ما نحن فیه نیز چهار اثر برای امر اضطراری وجود دارد. یکی اجزاء مامور به اضطراری از اختیاری است. دومین اثر جواز بدار به مامور به اضطراری است. خود جواز بدار هم یا تکلیفی است، به این معنا که تکلیفا بر شخص جایز است مامور به اضطراری را در اول وقت انجام دهد و یا وضعی است، یعنی علاوه بر اصل اجزاء مامور به اضطراری از اختیاری آیا اتیان به مامور به اضطراری در اول وقت هم مجزی یا خیر. اثر چهارم هم این است که آیا مکلف مختار و قادر، می تواند تعجیز نفس کند و خود را به اضطرار بیاندازد. مثلا آب برای وضوء داشته باشد ولی عن اختیار آب را بریزد و خودش را عاجز از وضوء قرار دهد تا تیمم کند.

این چهار اثر در مورد مامور به اضطراری وجود دارد، ولی به کلام مرحوم آخوند که نگاه کنیم فقط اثر اول یعنی اجزاء و اثر دوم یعنی جواز بدار تکلیفی در هر چهار احتمال ثبوتی مطرح شده است.

اثر سوم که جواز بدار وضعی باشد حکمش به صراحت بیان نشده، اما می شود از کلام مرحوم آخوند حکم جواز وضعی بدار را هم استفاده کرد. نسبت به احتمال اول که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری باشد، مرحوم آخوند توضیح داد که باید دید که آیا عمل اضطراری مطلقا وافی به ملاک مامور به اختیاری است یا به شرط الانتظار یا به شرط یاس از طرو اختیار. اگر وفاء به ملاک مطلق باشد، بدار وضعا مجزی است و اگر به شرط انتظار باشد بدار مجزی نیست و باید تا آخر وقت صبر کند. زیرا شرط ملاک داشتن عمل این است که انتظار بکشد و لذا اگر بدون انتظار نماز با تيمم بخواند، عمل او فاقد ملاک است. نسبت به احتمال سوم هم که مامور به اضطراری وفاء به تمام ملاک نمی کند و مقدار باقی مانده ملاک هم قابل استیفاء و لازم الاستیفاء است و احتمال چهارم که مقدار باقی مانده ممکن التدارک ولی لازم الاستیفاء نیست، مرحوم آخوند فرمود که در احتمال سوم که مقدار باقی مانده لازم التدارک است، مکلف مخیر بین عملین است، یک طرف تخییر اتیان به اضطراری در اول وقت و اختیاری در آخر وقت و طرف دیگر اتیان به اختیاری در آخر وقت است. یعنی خود اتیان به اضطراری به تنهایی مجزی نیست. در احتمال چهارم هم جواز بدار وضعی استفاده می شود. زیرا مفروض این است که ولو تمام ملاک را استیفاء نکرده ولی مقدار باقی مانده نیز لازم التدارک نیست. در نتیجه عملی که اول وقت انجام داده صحیح است؛ هرچند اعاده در آخر وقت و قضاء خارج از وقت استحباب دارد. از اینجا نیز معلوم می شود که اثری پنجمی هم برای مامور به اضطراری تصویر دارد و آن استحباب اعاده و عدم آن است. مرحوم آخوند بیان کرده است که محل استحباب اعاده احتمال چهارم است.

بنابراین حکم جواز وضعی بدار در احتمال اول و سوم و چهارم از کلام مرحوم آخوند استفاده می شود. نسبت به احتمال دوم که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری نیست و مقداری از ملاک فوت می شود که دیگر قابل تدارک نیست، مرحوم آخوند جواز تکلیفی را بیان کرده و فرموده بدار تکلیفا جایز نیست، لما فیه من نقض الغرض و تفویت مقدار من المصلحة، اما اینکه وضعا هم مجزی است یا خیر، به صراحت در کلام مرحوم آخوند نیامده، هرچند می شود از کلام ایشان استفاده کرد. زیرا اگر بدار در این صورت مجزی نباشد، معنایش این است که مقدار اکثر ملاک استیفاء نشده است و حال آنکه مفروض این است که مامور به اضطراری در این احتمال، وافی به ملاک مامور به اختیاری است و فقط مقداری از ملاک آن باقی می ماند که هرچند لازم التدارک است ولی قابل تدارک نیست.

بر همین اساس در کلام مرحوم آقای صدر آمده است که در احتمال دوم جواز تکلیفی بدار با جواز وضعی بدار متعاکسان هستند. یعنی اگر بدار جواز وضعی داشته باشد يعنی صحيح و مجزی باشد ، تکليفا جايز نيست و اگر جواز تکلیفی داشته باشد، جواز وضعی ندارد و مجزی نیست . زیرا معنای جواز تکلیفی بدار در این فرض این است که که اتیان به فعل اضطراری موجب تحصیل بخشی از ملاک مامور به اختیاری و فوات بخش لازم التدارک آن نمی شود و الا اگر موجب می شد تکلیفا تفویت ملاک ملزم جایز نبود. وقتی موجب نشود مجزی نیز نخواهد بود. اگر هم بدار وضعا جایز باشد جواز تکلیفی نخواهد داشت. زیرا معنای جواز وضعی بدار این است که وافی به مقداری از ملاک مامور به اختیاری خواهد بود و چون تفویت بخش لازم التدارک ملاک می شود تکلیفا جایز نخواهد بود.

اگرچه این اشکال نیز مطرح می شود که اگر بدار به خاطر تفویت غرض، جواز تکلیفی نداشته باشد، با توجه به اینکه عمل عبادی است و اگر عبادی نیز نباشد بنابر اینکه در اجتماع امر و نهی در توصلیات حکم به بطلان مجمع می شود، باید ملتزم شد که بدار وضعا هم جایز نیست. زیرا این عمل نهی دارد که مقتضی فساد آن است. بنابراین جواز تکلیفی و وضعی بدار متعاکس نیستند، بلکه هرگاه بدار تکلیفا جایز نباشد وضعا هم صحیح نخواهد بود.

جواب واضح و مختصرش این است که ولو با اتیان صلات با تیمم، مقداری از غرض لازم در مامور به اختیاری فوت می شود و دیگر قابل استیفاء نخواهد بود، اما هرگز عمل عنوان مبغوض پیدا نمی کند. زیرا مبغوضیتی که مانع از صحت عبادت می شود، یا مبغوضیت به عنوان نفسی است یا مبغوضیت به عنوان غیری. یعنی یا عنوانی از عناوین حرام نفسی منطبق شود یا مورد نهی غیری باشد. صلات با تیمم هیچ یک از عناوین حرام نفسی بر آن منطبق نمی باشد؛ نه به عنوان اولی و نه به عنوان ثانوی. عنوان نهی غیری هم بر آن منطبق نمی شود. زیرا با توجه به اینکه صلات مع التیمم با صلات مع الوضوء، حالت تضاد دارد، در صورتی نهی غیری به آن تعلق می گیرد که قائل شویم که امر به شئ یعنی مامور به اختیاری مقتضی نهی از ضد خاص آن یعنی فعل اضطراری است. والا مبغوضیت غیری هم نخواهد داشت. اگر شخص صلات با تیمم را در اول وقت بیاورد، فقط موجب می شود که بعض ملاک در مامور به اختیاری فوت شود. این مقدار نیز موجب مبغوضیت و فساد عمل نمی شود. وگرنه در تزاحم بین اهم و مهم نیز باید قائل شوید که اتیان مهم هیچگاه فایده ای ندارد. زیرا اتیان به مهم، موجب تفویت واجب اهم و عدم استیفاء ملاک آن می شود و لذا حتی علی القول بالترتب نیز مهم قابل تصحیح نیست و حال آنکه کسی به آن قائل نمی باشد. این نشان می دهد که این مقدار که فعل موجب عدم استیفاء ملاک فعل دیگر شود، موجب صدق عنوان مبغوض بر آن نخواهد شد و لذا وجهی برای بطلان آن نیز نیست. در نتیجه اگر بدار تکلیفا حرام شود موجب عدم اجزاء و فساد وضعی آن نمی شود[[9]](#footnote-9).

اثر چهارم نیز جواز تعجیز نفس و ایقاع النفس فی الاضطرار بود. در احتمال اول که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری است ، جواز و عدم جواز تعجیز نفس دائر مدار این است که وفاء به ملاک در احتمال اول، مطلق باشد یعنی چه اضطرار قهری باشد و چه از سوء اختیار شخص، یا وفاء به ملاک مقید و صرفا در صورت اضطرار قهری باشد. اگر وفاء به ملاک در احتمال اول، فقط در فرض اضطرار قهری باشد، معلوم است که بر مکلف تعجیز نفس جایر نیست. زیرا ملاک مامور به اختیاری را که نمی تواند استیفاء کند. مامور به اضطراری هم که حسب فرض ملاک مطلق ندارد و در فرض اضطرار از سوء اختیار اصلا دارای ملاک نیست. بنابراین نمی تواند در اول وقت که قادر بر استیفاء ملاک مامور به اختیاری است، به سوء اختیار خود را عاجز کند. اما اگر وفاء به ملاک در صورت اول مطلق باشد تعجیز نفس نیز جایز می باشد.

احتمال چهارم نیز که اکثر ملاک استیفاء می شود و مقدار باقی مانده نیز لازم الاستیفاء نیست، از نظر جواز تعجیز، همانند احتمال اول خواهد بود و جواز و عدم جواز منوط به این جهت خواهد بود که آیا وفاء به ملاک مطلق است سواء کان الاضطرار قهريا او عن سوء الاختیار یا فقط اضطرار قهری را شامل می شود.

در احتمال دوم که مقدار باقی مانده از ملاک قابل استیفاء نیست، اگر مفروض را جایی بگیریم که مقدار باقی مانده غیر قابل تدارک لازم الاستیفاء و در نظر شارع مهم باشد، معلوم است که تعجیز نفس جایز نیست. حتی اگر وفاء مامور به اضطراری به ملاک، اطلاق داشته باشد و موارد سوء اختیار را هم بگیرد، مکلف نمی تواند اختیارا خود را عاجز کند. زیرا اگر در اول وقت، بر صلات مع الوضوء قدرت داشته باشد و بتواند تمام ملاک را استیفاء کند، چنانچه آب را بریزد و به صلات با تیمم اکتفاء کند، همه ملاک صلات با وضوء را استیفاء نخواهد کرد و مقداری می ماند که از نظر شارع اهمیت دارد. به خاطر همین تفویت مصلحت لازمه، تعجیز نفس جایز نخواهد بود. اگر کسی بگوید وفاء به ملاک مطلق نیست و فقط در جایی است که به سوء اختیار نباشد مساله واضح تر نیز می شود. زیرا مکلف با صلات مع التیمم هیچ مقدار از ملاک را درک نخواهد کرد؛ نه مقدار ملاک مشترک بین مامور به اضطراری و اختیاری و نه ما به التفاوت بين ماموربه اضطراری و اختياری را . بنابراین در صورت دوم عدم جواز تعجیز نفس متوقف بر این نیست که وفاء ملاک مطلق نباشد، بلکه حتی اگر مطلق باشد باز هم جایز نیست.

چهارشنبه 12/11/401 جلسه 88

نسبت به اثر چهارم که جواز تعجیز نفس باشد، مقتضای احتمال اول و دوم و چهارم بیان شد. احتمال سوم این بود که اتیان به مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری نیست و مقدار باقی مانده نیز لازم الاستیفاء است. برای حکم به جواز یا عدم جواز تعجیز نفس طبق احتمال سوم، باید دید که آیا مامور به اضطراری به نحو مطلق وافی به ملاک مامور به اختیاری است اعم از اینکه اضطرار قهری باشد یا به سوء اختیار، یا فقط در تقدیر خاص یعنی اضطرار قهری؟

اگر وفاء به همان بعض الملاک فقط در صورتی اضطرار قهری باشد، در صورت تعجیز نفس، فعل اضطراری وفاء به ملاک نخواهد داشت. چون وفاء به ملاک ندارد، مکلف همه ملاک را از دست می دهد؛ نه ملاک مامور به اختیاری را و نه ملاک مامور به اضطراری را. زیرا بر مامور به اختیاری که قدرت ندارد و مامور به اضطراری نیز شرط ملاک ندارد. در نتیجه به خاطر تفویت ملاکی که مکلف می توانست آن را استیفاء کند، تعجیز نفس جایز نخواهد بود.

اما اگر وفاء به ملاک مامور به اختیاری مشروط به اضطرار قهری نباشد بلکه با سوء اختیار هم ملاک وجود داشته باشد، باز هم تعجیز نفس جایز نیست. زیرا ولو مکلف با اتیان به فعل اضطراری معظم ملاک را تحصیل می کند ولی مقداری باقی می ماند که در نظر شارع مهم است و مکلف با ایقاع النفس فی الاضطرار آن را از دست می دهد.

بنابراین در احتمال سوم، چون تعجیز نفس موجب می شود که دست کم نسبت به مقدار باقی مانده از ملاک که لازم الاستیفاء نیز هست تفویت صورت بگیرد، ایقاع النفس فی الاضطرار جایز نخواهد بود.

###### **تعلیق سوم:**

آیا صور محتمل ثبوتی، چهار صورت به همان نحوی که مرحوم آخوند تصویر کردند است یا خیر، بلکه پنج صورت می باشد و اگر چهار صورت هم باشد، طبق تصویر مرحوم آخوند نیست؟ مرحوم آقای تبریزی به چهار صورت مرحوم آخوند یک صورت دیگر اضافه کرده است. مرحوم آقای صدر هم که چهار صورت ذکر کرده، با چهار صورت مرحوم آخوند تفاوت دارد.

مامور به اضطراری فی حد نفسه از جهت وفاء به ملاک مامور به اختیاری، پنج صورت دارد؛ یا مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک است یا وافی به تمام ملاک نیست. اگر وافی به تمام ملاک نباشد و بعض الملاک باقی بماند یا مقدار باقی مانده امکان استیفاء دارد یا خیر. هر یک از این دو شق نیز دو فرض دارد؛ زیرا ملاک باقی مانده یا ملزم است یا خیر. در نتیجه پنج صورت می شود؛ اول، مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری باشد. دوم، مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک نباشد و مقدار باقی مانده نیز قابل استیفاء نباشد ولی لزوم تدارک دارد. سوم، مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک نباشد و مقدار باقی مانده نیز قابل استیفاء نباشد و لزوم تدارک هم ندارد. چهارم، مامور به اضطراری وافی به بعض از ملاک است و مقدار باقی مانده امکان استیفاء دارد و لزوم تدارک هم دارد. پنجم، مامور به اضطراری وافی به بعض از ملاک است و مقدار باقی مانده امکان استیفاء دارد اما لازم التدارک نیست. با قطع نظر از کلام آخوند این پنج صورت در مساله تصویر می شود.

اما در کلام مرحوم آخوند فقط چهار صورت ذکر شده است. یکی اینکه مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک است و دوم مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک نیست و مقدار باقی مانده هم قابل تدارک نیست. مرحوم آخوند در این صورت دوم مطرح نکرد که آیا مقدار باقی مانده لازم التحصیل است یا تحصیل آن فقط استحباب دارد. معنایش این می شود که صورت دوم و سوم را با یک عنوان بیان کرده و محل تردید شده است که آیا مقصود ایشان هر دو صورت است یا فقط یک صورت.

اما مرحوم آقای صدر فرموده است که صورت اول این است که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک باشد و دوم، مامور به اضطراری وافی به بعض ملاک مامور به اختیاری باشد و مقدار باقی مانده نیز غیر الزامی باشد. در این صورت دوم نیز بیان نشده است که غرض غیر لزومی ممکن الاستیفاء است یا خیر. ظاهر اطلاق این است که هر دو قسم مراد است. سوم مامور به اضطراری وافی به بعض الملاک و مقدار باقی مانده الزامی ولی غیر قابل استیفاء است و چهارم مقدار باقی مانده الزامی و قابل استیفاء است.

مرحوم آقای تبریزی هم فرموده اند که غیر از چهار صورتی که از کلام مرحوم آخوند استفاده می شود صورت پنجمی هم وجود دارد و آن اینکه عمل اضطراری متعلق امر، ملاک مستقل غیر مرتبط با ملاک مامور به اختیاری داشته باشد. واضح است که در این صورت اتیان به مامور به اضطراری مجزی نیست. در احکام حج ثابت است اگر کسی محرم به احرام حج (تمتع يا افراد يا قران) شود ولی تمکن از درک مشعر نداشته باشد، باید احرام را به عمره مفرده تبدیل کند و سال آینده حج را اعاده کند. یعنی در ظرف عجز از مامور به اختیاری که حج مشتمل بر درک وقوف مشعر باشد، وظیفه مکلف این است که عمره مفرده انجام دهد. عمره مفرده ربطی به حج مستطيع ندارد و ملاکش مستقل از ملاک مامور به اختیاری است و لذا وفاء به ملاک آن نمی کند. برای همین نیز نمی تواند به عمره مفرده اکتفاء کند و باید سال آینده حج را اعاده کند.

در تعلیق سوم بحث در این است که آیا محتملات ثبوتی، باید به آن نحوی باشد که مرحوم آخوند فرموده، یا به نحوی که مرحوم آقای صدر بیان کرده و یا به نحوی که مرحوم آقای تبریزی فرموده است؟

قاعده تقسیم این است که تقسیم به صور مختلف باید به لحاظ اختلاف در اثر باشد و الا اگر دو صورت در تمام آثار با هم مشترک باشند وجهی ندارد به دو قسم تقسیم شوند. لذا باید دید حالات مختلفی که در مساله وجود دارد در آثار هم مختلف هستند یا خیر.

آثاری که در ظرف عجز و اتیان به مامور به اضطراری مترتب شود پنج اثر است؛ اجزاء و جواز تکلیفی بدار و جواز وضعی بدار و جواز تعجیز نفس و اثر پنجم هم که از کلام مرحوم آخوند استفاده می شود، استحباب اعاده.

همانطور که گفته شد، احتمالات ثبوتی فی حد نفسه پنج صورت دارند. مرحوم آخوند در تقسیم خود حالت دوم و سوم را از هم جدا نکرده و هر دو حالت دوم و سوم را با این عنوان که مقدار باقی مانده غیر قابل استیفاء است، بیان کرده است. در بدو امر دو احتمال در این عنوان داده می شود؛ یکی اینکه مراد خصوص جایی باشد که مقدار ملاک باقی مانده ملاک الزامی باشد و دیگر جایی که ملاک باقی مانده اعم از الزامی و غیر الزامی باشد . چنانچه مراد ایشان در صورت دوم، اعم از ملزم و غیر ملزم باشد، هرچند همه صور بیان شده و از این جهت اشکالی به مرحوم آخوند وارد نمی شود، اما اشکالی دیگر مطرح می شود. زیرا مرحوم آخوند در حکم این صورت فرموده: لا یجوز البدار لما فیه من نقض الغرض و تفویت مقدار من المصلحة و این حکم با صورت اعم سازگاری ندارد. لذا مرحوم قوچانی ، مرحوم مشکینی و مرحوم آقای حکیم اشکال کرده اند که این دلیل فقط در جایی می آید که مقدار باقی مانده الزامی باشد. زیرا در جایی که مقدار باقی مانده الزامی نیست تفویت غرض اشکالی ندارد. لذا قبلا هم در ذیل کلام مرحوم آخوند گفته شد که به خاطر تناسب دلیل و حکم، مراد مرحوم آخوند از صورت دوم جایی است که مقدار باقی مانده الزامی باشد. ولی اگر تعلیل مرحوم آخوند اینطور توجیه و تصحیح شود، اشکال می شود که یک حالت ناگفته مانده است و آن جایی است که مقدار باقی مانده، غیر قابل تحصیل و غرض نیز غیر الزامی است.

ممکن است اشکال اینطور پاسخ داده شود که هرچند این صورت نیز وجود دارد که مقدار باقی مانده الزامی نباشد، اما از نظر حکمی این صورت با همان صورت اول یکی می باشند. صورت اول این بود که مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک باشد و صورت دوم هم که وافی به بعض ملاک است، اگر مقدار باقی مانده غیر قابل استیفاء الزامی و در نظر شارع مهم نباشد، با همان صورت اول از نظر حکم یکی خواهند شد. لذا می توان صورت اول را به این شکل بیان کرد که صورت اول جایی است که وافی به مقدار مهم از غرض مولی باشد، تا هر دو صورت را در بر بگیرد.

مگر اينکه گفته شود اگر چه به لحاظ اجزاء و جواز وضعی و تکلیفی بدار و نیز به لحاظ ایقاع النفس فی الاضطرار یا استحباب اعاده این دو صورت هيچ فرقی با هم ندارند.(يعنی از جهت آثار پنج گانه بین این دو صورت فرقی نیست) ، اما از جهت دیگر فرق وجود دارد. زیرا در قیاس میان فرد اضطراری و فرد اختیاری، در صورت دوم فرد اضطراری اقل ثوابا است. زیرا در آن ملاک کمتری به دست می آید. لذا اگر این جهت را هم یک اثر مستقل حساب کنیم دوباره اشکال به مرحوم آخوند وارد می شود و تقسیم ایشان تقسيم کاملی نخواهد بود.

اما مرحوم آقای صدر فرموده است که صورت اول مامور به اضطراری وافی به تمام ملاک مامور به اختیاری است و دوم وافی به بعض ملاک است و مقدار باقی مانده الزامی نیست و سوم وافی به بعض ملاک است و مقدار باقی مانده الزامی است ولی غیر قابل استیفاء و چهارم وافی به بعض ملاک است و مقدار باقی مانده الزامی و قابل استیفاء می باشد. خصوصیت تقسیم ایشان این است که حالت سوم و پنجم را در یک عنوان قرار داده است. حالت سوم این بود که مقدار باقی مانده ملاک امکان تدارک ندارد و الزامی نیز نیست و پنجم این بود که مقدار باقی مانده ملاک امکان تدارک دارد ولی الزامی نیست. ایشان هر دو حالت را تحت عنوان صورت دوم قرار داده که مقدار باقی مانده ملاک غیر الزامی است و اطلاقش می گیرد جایی که امکان تدارک دارد و جایی که ندارد. اشکال این است که اگرچه به لحاظ آثار چهارگانه ای که در کلام مرحوم آقای صدر وارد شده، این دو حالت هیچ فرقی با هم ندارند ولی به لحاظ اثر پنجم که استحباب اعاده باشد، بین حالت سوم و پنجم فرق است. زیرا در حالت پنجم که امکان استیفاء ملاک غیر الزامی وجود دارد اعاده مستحب است. چون این دو حالت، اختلاف در اثر دارند جا داشت که تشقیق شقوق شود و ادغام نشوند.

1. - کفایه/85. [↑](#footnote-ref-1)
2. - اصول الفقه/2/340. [↑](#footnote-ref-2)
3. - البته تعبیر صحیح به مقتضای صحیحه محمد بن مسلم "التیمم احد الطهورین" است. وسائل/3/370. [↑](#footnote-ref-3)
4. - وسائل/3/369. [↑](#footnote-ref-4)
5. - نهایه النهایه/1/125. [↑](#footnote-ref-5)
6. - نهایه الدرایه/1/387. [↑](#footnote-ref-6)
7. - نهایه النهایه/1/126. [↑](#footnote-ref-7)
8. - مطارح الانظار/1/124. [↑](#footnote-ref-8)
9. - بحوث فی علم الاصول/2/138. [↑](#footnote-ref-9)